



## سوره مبارکه زمر

جلسه ششم: ۹۲/۱۱/۱۹

- جلسات گذشته بیان شد که در این سوره موضوع «حُسن» بسیار مهم و کلیدی است. درباره موضوع «عبودیت و خالصانه بودن دین برای خدا» نیز صحبت‌های زیادی شد.

- در این راستا، سوره «هست و نیست‌ها» و «باید و نبایدهای» زیادی را مطرح کرده است.

- اگر موضوعات مهم این سوره را فهرست کنیم به چند کلمه کلیدی برخورد می‌کنیم که همه آنها را می‌توانیم درباره «حُسن» به کار ببریم.

- هر کدام از این کلمات نسبتشان با حُسن مختلف است. بعضی مقدمه و بعضی لازمه و گروهی هم نتیجه هستند. شناختن این واژه‌ها به «شناخت حُسن»، «بروز حُسن» و «احسان حُسن» منجر می‌شود.

- بنابراین باید مقدمات، لوازم و نتایج اینکه «چگونه حُسن شناخته شود» و «بروز پیدا کند» و «به احسان تبدیل شود» را به دست آورد.

\* حُسن در سوره زمر: (مقدمات / لوازم / نتایج)

- عبودیت

- خالصانه دین را برای خدا دیدن

این باید و نبایدها از هست و نیست‌ها نشأت می‌گیرد.	افراد بشر (بایدها و نبایدها)
	عبودیت
	خالصانه دین را برای خدا دیدن

- «بروز»، به دو دسته فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود.

- **توجه مهم:** بروز اجتماعی خودش دو قسمت دارد:

۱- حُسن را در رابطه با دیگران بروز دادن.

۲- حُسن را در دیگران آشکار کردن.

- به همین اعتبار «احسان» نسبت به حُسن بالاتر است.

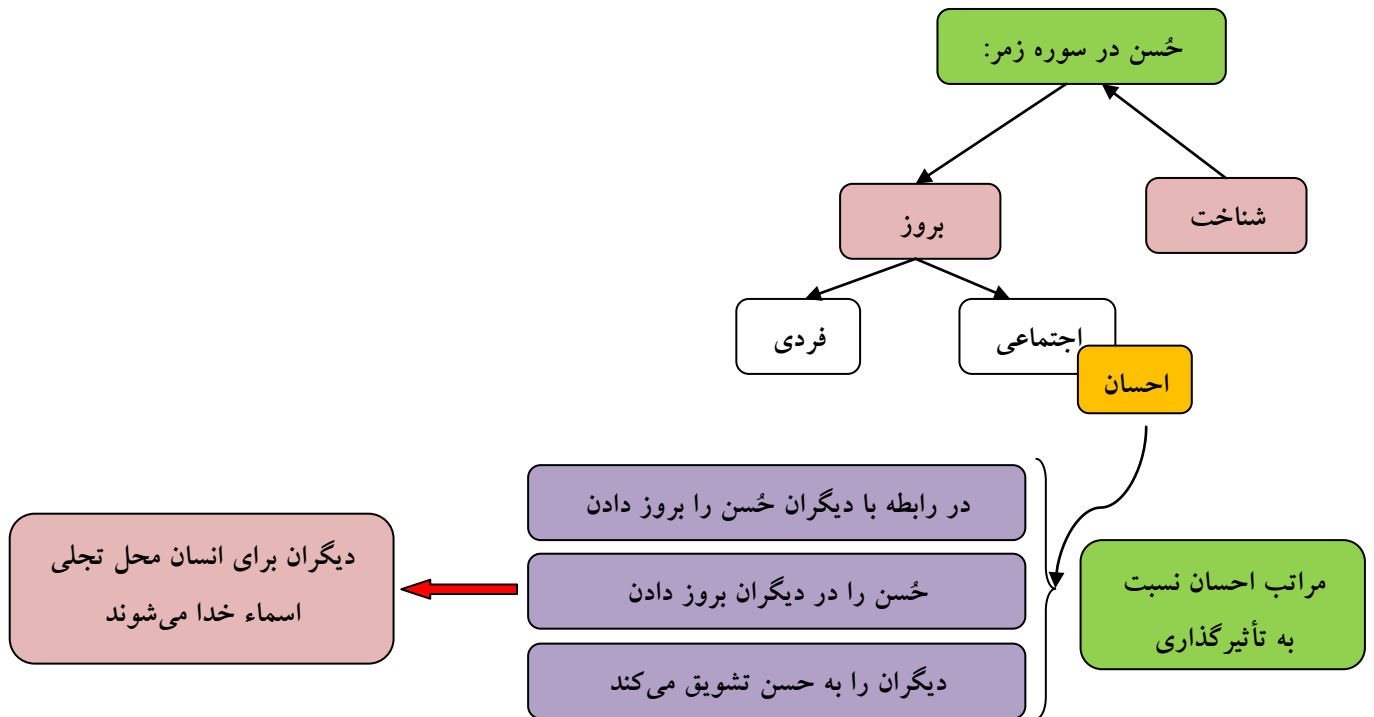
- توجه: «احسان» مرتبه پیدا می‌کند. مرتبه آن به نسبت تأثیرگذاری‌اش است. یعنی هرچه تأثیرگذاری نفوذش بیشتر باشد، مرتبه‌اش بالاتر است.

- مفهوم کلی احسان یکی است اما بسته به حُسن فرد، نفوذش هم متفاوت است.

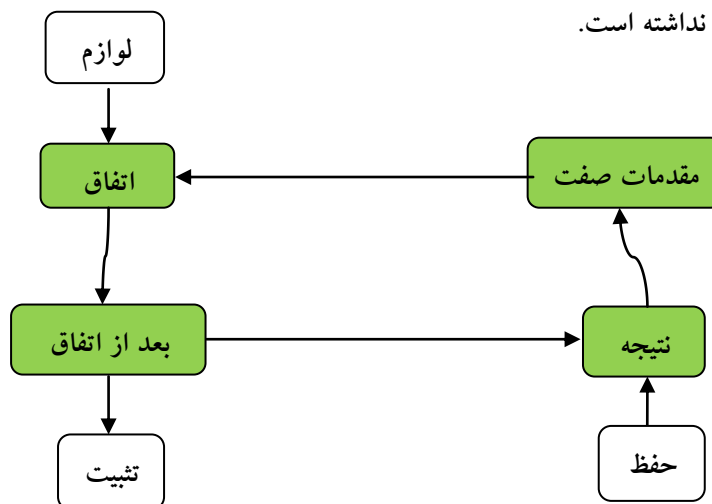
- چون حُسن مرتبه دارد پس احسان نیز مرتبه دارد. منتها بروز مرتبه در احسان، اثرگذاریش در دیگران است. مثلاً اهل بیت احسانشان چنان زیاد بوده که بعد از هزار و چهارصد سال نفوذ حُسنشان تا دنیا دنیاست وجود دارد. انبیاء نیز اینچنین هستند.

- «احسان در زندگی» معنای مهمی دارد و فقط این نیست که ما راجع به دیگران خوب باشیم. بلکه به وسیله احسان دیگران برای انسان محل تجلی اسماء خدا می‌شوند. انسان برای اینکه بتواند اسمی از اسماء خدا را برای خود آشکار کند به دیگران محتاج است.

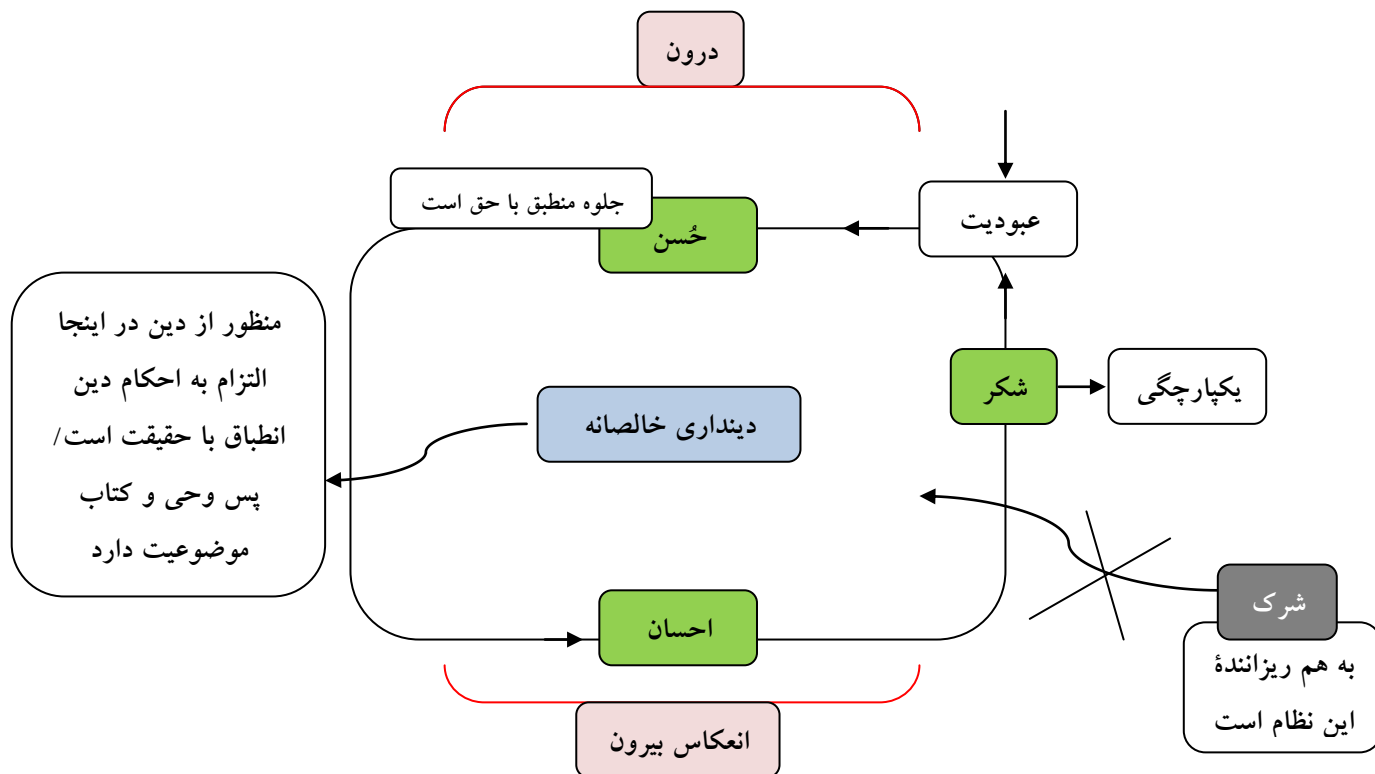
- در کار ساختاری مشخص می‌کنیم که مقدمات یک صفت برای اینکه اتفاق بیفتد چه لوازمی می‌خواهد و بعد از اتفاق برای تثبیت چه چیزی احتیاج دارد؟



- اگر بخواهیم درباره مسئله‌ای کار ساختاری انجام دهیم باید «مقدمات»، «لوازم» و «نتیجه» آن کار را دقیقاً مشخص کنیم. مثلاً برای اینکه یک صفت ایجاد شود باید بررسی کرد که به چه مقدمه، لوازم و نتایجی احتیاج دارد؟ چگونه تثبیت می‌شود؟ این نتیجه چگونه حفظ خواهد شد؟ و سپس، چگونه آن نتیجه باعث اتفاق جدیدی خواهد شد؟ اگر به آن نتایج هم نرسیدیم می‌فهمیم آن کار حُسن نبوده و به توهم دچار شده‌ایم. زیرا انسان خیلی از اوقات فکر می‌کند فلان صفت بد در او نیست در حالی که داشته و یا فلان صفت خوب را دارد در حالی که نداشته است.



- توجه: «حُسن» و «احسان» هر کدام نقشه‌ای دارند که می‌خواهیم آن را استخراج و بررسی کنیم:
- خصوصیت نقشه این است که ما را از توهم داشتن فلان صفت، نگه می‌دارد و دارایی‌مان را واقعی می‌کند و به ما نشان می‌دهد.
- نکته: خروجی «حُسن»، «احسان» است.
- نکته: «مقدمه» حُسن، عبودیت است.



- علامه مصطفوی در التحقیق، «حُسن» را مقابل «سوء» در نظر گرفته‌اند و سوء را «آنچه که مخالف حکم خداست» دانسته‌اند. بنابراین حُسن «آنچه که موفق حکم خداست» معنا می‌شود. در این جلسه جنس حُسن را، جلوه دانستیم. بنابراین حُسن، جلوه‌ای است که منطبق بر حکم خداست.

- در نمودار بالا، «دین» در وسط نمودار قرار می‌گیرد زیرا دین روی همه موارد اطراف سیطره دارد.

- دینداری باید خالصانه باشد و اگر کسی دینداری‌اش خالصانه نبود، حُسن، احسان و ... همه در او می‌لنگند.

- اولین چیزی که دین را به هم می‌ریزد، دین ناخالص داشتن است یعنی همان «شُرک»

- هرگاه عبودیت به احسان برسد، «شکر» است. یعنی اتصال مراحل مختلف این چرخه به هم شکر است که در انتهای چرخه قرار دارد. «شکر» یکپارچگی ایجاد می‌کند.

- «شکر» از یک سمت نتیجه است و از سمت دیگر مقدمه.

- خدا در آیه ۷۷ سوره مبارکه قصص آورده است: «وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ»، «احسان کن همان‌طور که خدا به تو احسان کرده است.» به عبارتی یعنی شکر آن را به جا آور.

- توجه: منظور از «دین» در اینجا، التزام به احکام دین انطباق با حقیقت است / پس وحی و کتاب موضوعیت دارد. یعنی هر کاری انجام می‌دهیم بر اساس حکم خدا انجام دهیم. حکم را هم باید به وسیله وحی، کتاب و رسول به دست آورد.

- «احسان» را جلوه منطبق با حق تعریف کردیم بنابراین اگر عملی خالصانه برای خدا نباشد، «احسان» نامیده نمی‌شود.  
- اگر کسی کار فطری خوبی انجام دهد اما منطبق با حق نباشد - یعنی خالص برای خدا نباشد- قرآن آن را «حُسن» نمی‌نامد. حُسن حتماً در چاقوب دین و عبودیت تعریف می‌شود.

- توجه مهم: همه چیز در دین قرار دارد و چیزی خارج از دین وجود ندارد. دین مانند فضای تنفسی انسان است.  
- خیلی از اوقات ما نیز به تبعیت از شیطان، دایره دین را تنگ می‌کنیم. یعنی کسی که بر مبنای فطرت کاری را انجام می‌دهد در واقع در سطحی از دین عمل می‌کند. وقتی دایره دین تنگ گرفته شود، فقط تعداد کمی آدم خوب در عالم می‌مانند در حالیکه بنای خدا این است که همه دین‌دار هستند اما اغوا می‌شوند و خطا می‌کنند ولی قابلیت بخشش دارند. خدا دایره دین را بزرگ در نظر می‌گیرد که همه انسان‌ها در آن جا شوند.

- روش شیطان این است که دایره دین را تنگ کند و افراد خودشان را دست کم بگیرند تا بتواند بر انسان پیروز شود.  
- هر جایی فطرت هست، دین هم هست. فطرت برای همه موجودات وجود دارد. «فطرت» وجهی از موجود که متوجه خالقش است، می‌باشد. «دین»، برنامه و ساختاری است که موجود را به وجه خالق خود متوجه می‌کند.

- می‌توان گفت: نمودار بالا، چرخه بهره‌مندی از وحی است. باید در درون فرد اتفاقی بیفتد تا در بیرون او بروز کند. (در کوزه همان تراود که در اوست.) بنابراین در احسان - که منطقه بیرونی است- قصد، فعل، عزم و اراده مهم است.

- وقتی این چرخه اتفاق می‌افتد، «حمد» ایجاد می‌شود. حمد از دو سو است. «حمد»، تحسین حُسن است.

- «دین» عبارت است از خضوع نسبت به برنامه و مقررات معین و دارای غایت مشخص.

جزا

برنامه

عبودیت

- «دین» یک معنا بیشتر ندارد، اما کاربرد دین در جملات احتیاج به قرینه دارد. برای همین در عبارت «لکم دینکم ولی الدین» معنای دین با توجه به عبارات قبلی در سوره بیان می‌شود. معنای وحی و کتاب نیز در قرآن اینگونه است یعنی ساختارهای آنها معنای متشابه دارد.

- لذا دین دارای مرتبه است یعنی «انطباق با حق» مرتبه دارد. هر مرتبه، مرتبه قبل از خود را نفی نمی‌کند:

✓ مرتبه اول: فطرت

✓ مرتبه دوم: شرع

✓ مرتبه سوم: وحی

✓ ----

- یکی از شاهکارها راجع به مُحسنین در آیات قرآن این است که درباره انبیایی مانند حضرت موسی اعلام می‌کند که آنها قبل از رسیدن به علم و حکم، «محسن» بوده‌اند. یعنی علم و حکم، نتیجه محسن بودن آنهاست. نشان می‌دهد که حُسن ساختار منظمی دارد و با فطرت شروع می‌شود. یعنی آن نبی که مُحسن است، رفتارهای زیبایی از خود بروز می‌دهد که آن رفتارها تناسب زیادی با هستی و تکوین داشته است. وقتی آیه‌ای مُحسن بودن یک نبی قبل از بلوغش را بیان می‌کند به این معناست که آن نبی همان‌طور بوده که خدا می‌خواست.

- مُحسن بودن یعنی انسانی بود مطابق با حق.

- «عمل بر طبق احکام (رساله)» با «عمل بر طبق قرآن» در طول هم هستند ولی عمل بر طبق رساله محدودتر است. رساله، باید و نبایدهایی است که رسول یا مراجع به فرد ابلاغ می‌کنند. دایره باید و نبایدهای قرآن وسیع‌تر است.

- بعضی از افراد هنگام عمل، بلافاصله آیه قرآن در ذهنشان متبادر می‌شود و بر اساس آن عمل می‌کنند. اینها در مقام وحی هستند. مانند: «ام‌السلمه»

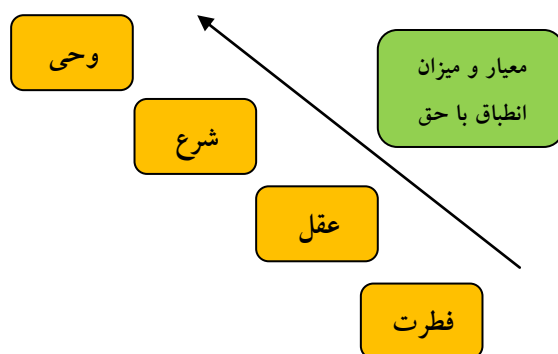
- نکته:

✓ فطرت: یعنی شناخت و انجام همه خوبی‌ها (معروف) و دوری از همه بدی‌ها (منکر)

✓ شرع، دو مرحله بالاتر از فطرت است. یعنی باید و نبایدهای شرعی دو پله از امور فطری بالاترند.

- اگر کسی در معروف و منکر بلند معنایش این است که هنوز به سطح اول خوبی نرسیده است.

- کسی لایق شرع می‌شود که از مرحله فطرت عبور کند.



- به مراقبت و انطباق با حق «تقوا» گویند.

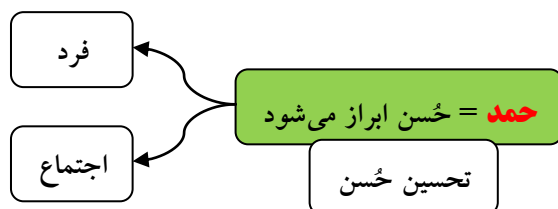
- آیه ۲۹: حمد را به معنای تحسین حسن در نظر گرفتیم، حال از این به بعد هرگاه بحث حمد به میان آمد باید در بیرون و یا درون انسان اتفاقی بیفتد و فرد دیندار این اتفاق حُسن را «تحسین» کند.

- مثالی که خدا در آیه ۲۹ زده است در عالم تشریح واقع شده است.

- «حمد» زمانی واقع می‌شود که حُسنی ابراز شود و اثر آن حمد در فرد یا در اجتماع است، زیرا لازمه حمد، تحسین حُسن است.

- انسان وقتی «حمد می‌کند» یعنی می‌گوید: این حُسنی که ابراز شده از جانب خداست.

- ذکر مخصوص مُحسنین «الحمد لله» است.



- توجه: برای دیگر مخلوقات، «بروز حُسن» را معادل تحسین حُسن است. زیرا زبان تحسین در موجودات دیگر زبانی نیست بلکه بروزی است.

- «بهاء، جمال و زینت» همه به معنای زیبایی است اما «حُسن» از حیث انطباق با حق است.

- آیه ۳۵: نشان می‌دهد که ممکن است مُحسن هم زمانی دچار سوء شود اما حُسنش منجر می‌شود که سوئش پوشیده شود.
- آیه ۳۶: اینها آیات آسیب‌شناسی است. بیان می‌کند که چه می‌شود یک انسان خودش را منطبق با حق نمی‌کند؟ یکی از دلایل آن این است که «فرد خدا را ناکافی می‌بیند».
- آیه ۳۸: در آیاتی مشابه این آیه، بعد از اینکه انحرافی در انسان مشاهده می‌شود بلافاصله خدا انسان را به حالت اولیه و دست نخورده‌اش برمی‌گرداند و شروع به بازسازی انسان می‌کند تا مُحسن شود.
- انسان گاهی به خدا اعتماد نمی‌کند و به جای آن به دیگران اعتماد می‌کند و چون به دیگران اعتماد می‌کند، دچار سوء می‌شود و چون دچار سوء می‌شود، از احسان و حُسن دور می‌شود. اعتماد به خداست که منجر می‌شود انسان کارهایش منطبق با حق باشد.
- هر جا در قرآن بحث توکل آمد به این معناست که موضوع «اعتماد» مطرح است. در واقع می‌خواهد بگوید: به خدا اعتماد کنید.
- آیه ۴۱: وقتی بیان می‌کند «کتاب را بالحق نازل کردیم»، یکی از برداشته‌ها این است که راه انطباق با حق، «کتاب» است. هدایت این است که انسان انطباق پیدا کند با کتابی که حق است. طبیعتاً هر کسی راه خود را از خدا، پیامبر و حق جدا کند یعنی پیامبر و کیلش نیست. زیرا او به پیامبر اعتماد نکرده و او را وکیل خود نگرفته است.
- آیه ۴۲: «خواب»، دستگاه حُسن‌یاب انسان است. چون وقتی انسان می‌خواهد به عالمی می‌رود که آن عالم شبیه مرگ است و آنچه که در خواب از انسان بروز پیدا می‌کند می‌تواند بفهمد که مُحسن است یا نه.
- زیرا هر کار انسان صورتی ملکوتی دارد و در خواب این صورت ملکوتی‌اش نمایان می‌شود. انسان در واقع می‌تواند با خوابیدن، هر شب برزخ را تجربه کند.
- توجه: هر کسی را که در خواب می‌بینیم جلوه‌های وجودی خودمان است. مثلاً دیدن پدر نشانهٔ عقلمان است و ...
- انسان وقتی می‌خواهد ساختارش از بدنش جدا می‌شود و حُسن و سوء آن ساختار نمایان می‌شود.
- از خدا بخواهیم خواب‌هایمان به نوعی باشد تا قبل از مرگمان بتوانیم خودمان را بشناسیم تا قبل از رفتنمان به آن دنیا فکری به حال خودمان کنیم.
- «خواب» نعمت بسیار ویژه و بزرگی است و مانند آینه می‌ماند که انسان می‌تواند به وسیلهٔ آن عیوبش را ببیند و خود را اصلاح کند.
- «صدق در ظاهر و باطن»، انطباق با حق است و بالاترین مقامی است که انسان می‌تواند به آن دست پیدا کند.
- انسان هر چقدر با حکم الهی فاصله داشته باشد با صدق هم فاصله دارد و میزان انطباق‌هایش واقعی نیست.
- توجه:**
- ۱) باید خواب‌ها از جهت اینکه صفات ما را نشان می‌دهند (نه از جهت تعبیرشان) جدی گرفته شوند.
- ۲) وضعیت ما در خواب دو حالت دارد: ۱) مطلوب ۲) نامطلوب. گوی «مطلوب بودن» وضعیتمان در خواب را نخوریم و اگر صفات «نامطلوبی» دیدیم سعی در اصلاح داشته باشیم و ناامید نشویم.
- اینگونه خواب دیدن‌هایمان سبب اصلاحمان می‌شوند.
- اگر کسی قصد کند که ایراد خود را بفهمد و بخواهد حتماً ایرادش را به وسیله خواب دیدن به او می‌گویند.
- خدا عنایت بزرگی به انسان کرده که ملکوت انسان را به وسیله خواب، هر شب به او نشان می‌دهد.

## زنگ دوم:

- آیه ۴۳: یکی از موقف‌هایی که انسان به شرک آلوده می‌شود، مبحث شفاعت است. اینکه انسان می‌بیند برای رسیدن به مقاصدش احتیاج به دیگران دارد. اگر با اذن خدا از دیگران بهره‌مند شود، به شرک دچار نمی‌شود، ولی اگر بدون اذن خدا از دیگران بهره‌مند شود، به شرک دچار می‌شود.

- «شفاعت» یعنی از چیزی برای رسیدن به مقصدی کمک بگیریم.

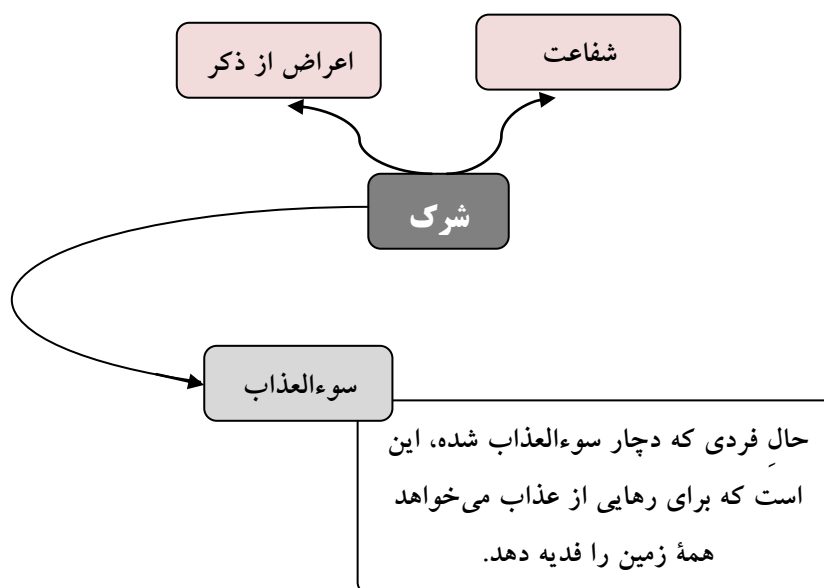
- آیه ۴۵: نشانه نداشتن عبودیت است وقتی افراد مواجه می‌شوند با کاری که فقط باید از مجرای خدا انجام شود و آنها از این مسئله حالشان بد می‌شود.

- توجه: از آیه ۴۳ به بعد آسیب‌شناسی عبودیت را بیان می‌کند.

آیه ۴۶: بیان می‌کند که گاهی انسان خدا را فاطر، عالم غیب و شهادت، حاکم و ... نمی‌داند.

- آیه ۴۷: این آیه نقشه سوء را برای ما می‌کشد. در نقشه سوء، بحث «شرک» مطرح است. شرک خودش را با «شفاعت» و «اعراض از ذکر» نشان می‌دهد و انتهایش به «سوءالعذاب» ختم می‌شود. کسی که به سوءالعذاب می‌رسد حالش این است که برای رهایی از عذاب حاضر است همه زمین را فدیة دهد. این بدان معناست که رحم، انصاف، دوست داشتن دیگران و ... در این فرد از دایرة وجودی‌اش خارج شده و فقط نجات خودش مهم می‌شود.

- یعنی انتهای چرخه سوء «خودگرایی، منیت، کبر و ... است.



- آیه ۴۸: «کسب» عمل‌هایی را گویند که فرد منفعت را از بیرون طلب می‌کند. فرد آن منفعت را طلب می‌کند و می‌خواهد به خودش ضمیمه کند.

- در قرآن وقتی واژه «عمل» به کار برده می‌شود یعنی کاری که منافع آن در درون بروز پیدا می‌کند.

- توجه: مدار سوء، کلاً بر کسب قرار دارد نه عمل.

- هیچ‌کسی نمی‌تواند به انسان کمک کند و شفیعش باشد مگر به اذن خدا.

- مثال: اگر پزشکی یک ساعت کارش را یک میلیون قیمت بگذارد یعنی او سوخت درونی‌اش را به یک مابه‌ازای بیرونی می‌فروشد و کسب انجام می‌دهد ولی انسان مُحسن هیچ‌گاه «کسب» ندارد زیرا او هر کاری که انجام می‌دهد حتماً یک منفعت درونی هم دارد.

- نوعاً نتیجه کسب ناکجاآباد است زیرا وقتی نگاه منفعت‌بین فرد از بیرون است به تدریج از استفاده از درون و قوای درونی‌اش فاصله می‌گیرد.

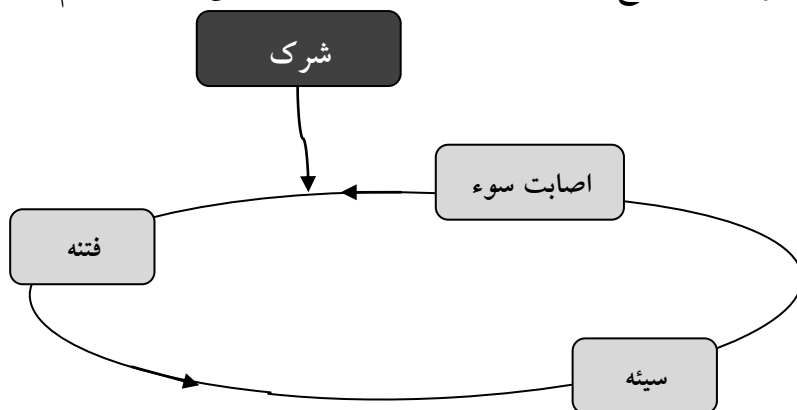
- بهره معنوی اصلاً ما به ازای مادی و مالی ندارد.

- با خودمان قرار بگذاریم که هیچ کاری را برای پول انجام ندهیم. جلوی کسبمان را بگیریم تا قوای درونیمان فعال شود.

- آیه ۴۹: این آیه مجدداً بحث فطرت را مطرح می‌کند. انسان فطرتی دارد که مرتباً به وسیله ضُرِّ واکنش نشان می‌دهد تا اینکه فطرت بیدار شود. حال اگر فطرت شرک‌آلود باشد، ضُرِّ برایش به چالش و فتنه تبدیل می‌شود که این چالش‌ها گاهی درونی و گاهی بیرونی است. یعنی فرد به واسطه شرکی که دارد اگر ضُرِّ بر او وارد شود، به فتنه در او تبدیل می‌شود.

- آیه ۵۰: کسانی که شرک دارند به عدم ثبات دچار می‌شوند. شرایط هستند که تعیین‌کننده وضعیت فرد هستند نه حکم خدا.

- آیه ۵۱: به اصابت سوء در عرف به اصطلاح «بدیاری» گویند. «اصابت سوء» فتنه می‌آورد و فتنه هم سیئه.



- احساس فرد به بن بست رسیدن وضعیت خودش در سوء است و احساس می‌کند هیچ‌کس نیست مرا از این وضعیت خارج کند که به آن «یأس» گویند. انتهای یأس این است که حتی خدا هم نمی‌تواند مرا از این وضعیت خارج کند. خدا عاجز است که مرا از این وضع خارج کند.

- «خدا» هیچ‌گاه به خروج فرد از بدی به خوبی عاجز نیست. خدا از اصلاح هیچ‌کسی عاجز نیست.

- یک آدم بد نمی‌تواند بدی کند تا خدا را از اصلاح خودش عاجز کند. آدم بد نمی‌تواند خدا را مجبور کند تا او را به جهنم ببرد.

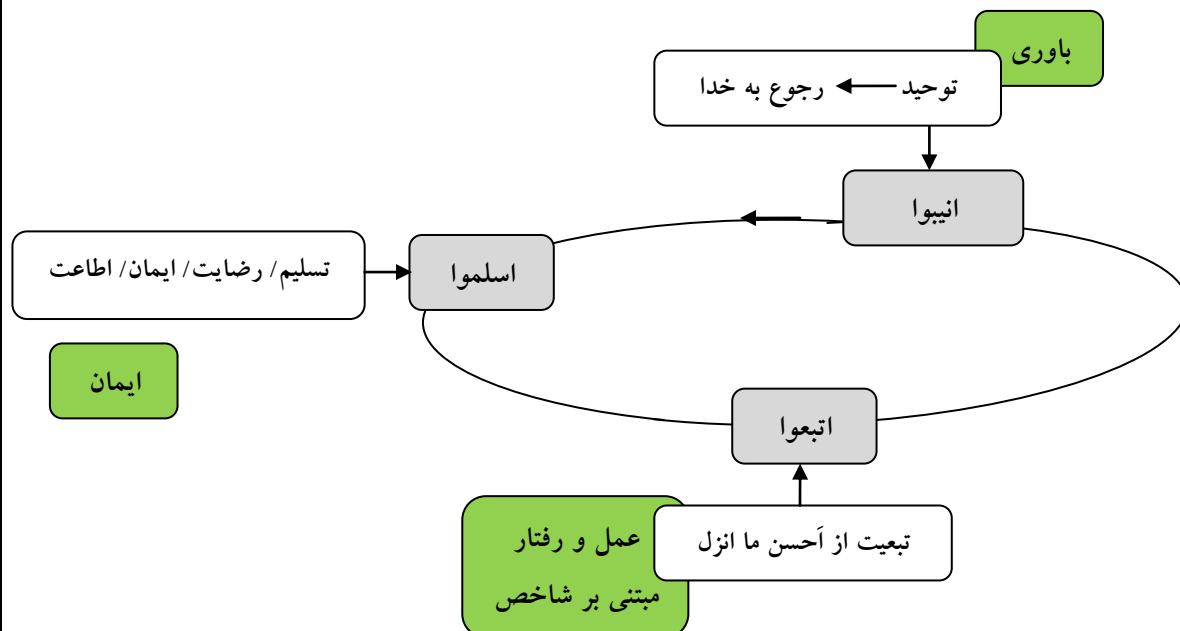
- بزرگ‌ترین باوری که انسان‌ها را می‌تواند نجات دهد، باور به توحید و باور به «علم» و «قدرت» خدا و «اعتماد به خداست». همه مشکلاتی که انسان به آن دچار می‌شود به خاطر ضعف انسان در اعتماد به خداست.

- آیه ۵۳: در بعضی از روایات این آیه به عنوان آیه متشابه ذکر شده است که خدا همه گناهان را غیر از گناه شرک می‌بخشد. تشابه آن به دلیل واضح نبودن دلالت آیه نیست بلکه به خاطر شبهه‌ای است که در ذهن افراد وجود دارد. این آیه محکم است اما بعضی از شبهات آیه‌ای را می‌توانند متشابه نشان دهند. فردی که در فضای این سوره است و به سوء دچار شده لازم است بداند به خاطر جاری شدن رحمانیت خدا، آدم‌ها هرچقدر هم که بد باشند می‌توانند زنجیره سوء را بشکنند.

- زنجیره سوء با «توبه» شکسته می‌شود و عامل زنجیره سوء در فرد همان شرک بوده است. **نابودی ممنوع است.**



- «اسراف» یعنی خروج از وضعیت طبیعت و فطرت. یعنی تعادلش را در همه زمینه‌هایی که سوء انجام داده است از دست می‌دهد.
- فرق قنوط و یأس: وقتی یأس شدید شود به آن «قنوط» گفته می‌شود.
- ساختار به هم ریخته فرد، ضرر را به فتنه تبدیل می‌کند یعنی اگر این ضرر در دل یک مؤمن اتفاق بیفتد آن را فتنه نمی‌نامند بلکه بلاء حسن می‌نامند.
- فتنه در حیثیت اجتماعی به چالش‌های اجتماعی که انسان‌ها را به هم می‌ریزد گفته می‌شود. خصوصیت آن ایجاد شکاف و شقاق در جامعه است.
- «مضلمات فتن» یعنی آسیب‌های چالش.
- اگر چالش در اجتماع باشد ممکن است به مؤمنین آسیبی نرساند و آنها فقط در معرض چالش قرار گیرند اما اگر چالش در درون فرد قرار گیرد منفی است. یعنی وقتی بستر فتنه، درون فرد می‌شود علامت ضعف ایمان است.
- ایجاد چالش در فرد نشانه نبودن ذکر خدا در اوست. «الا بذكر الله تطمئن القلوب».
- «بلاء حسن» یعنی از آسیب‌ها، تحولات و ضربه‌ها به بهترین وجه استفاده می‌کند و ایمانش را تقویت می‌کند.
- فرد در فتنه باورهای خودش را تخریب می‌کند.
- «انما اموالکم و اولادکم فتنه» یعنی عن قریب است که او با نعمت اموال و اولاد، خودش را به انواع چالش‌ها دچار کند. برای مؤمن اموال و اولاد بلاء است. «بلاء» به این معنا که موقعیتی است که فرد از آن می‌تواند استفاده کند. «فتنه» جایی است که سهم ضرر به باورهای فرد بسیار زیاد است. فرد با جریان‌اتی مواجه می‌شود و علامت سؤال‌ها بر جریان‌های فکری‌اش قرار می‌گیرد.
- اموال و اولاد ماهیت منفعتی دارند و وقتی فردی اموال و اولاد را ملک خود محسوب کند، اگر بخواهد مالی بدهد، آن را هلاک شده می‌پندارد. ضمناً همسر و فرزندان همه کارهایشان را باید طبق نظر ما انجام دهند!!!!
- «فقر، پریشانی، حزن و ...» همگی در انسان اصابه سوء هستند و پریشانی ایجاد می‌کنند و فرد را به هم می‌ریزند و چون اعتدال انسان به هم می‌خورد کار بد انجام می‌دهد. انسان برای مبارزه و شکستن این سیر باید «توبه» کند.
- اگر انسان اصابه سوء را کفاره گناهان خویش قرار دهد می‌تواند به خدا اعتماد کند و به فرد متوکل گویند. او آن اصابه سوء را «بلاء حسن» در نظر می‌گیرد و شخص از خودش حسنه ساع می‌کند. مثال: کسی که مریضی را برای خود بلاء می‌بیند و سعی می‌کند در خوبی برای خود عرصه‌سازی و موقعیت‌سازی کند.
- «اصابه سوء» تبعاتی است که به واسطه گناهان نصیب فرد می‌شود.
- چرخه سوء همه نعمت‌های انسان را به فتنه تبدیل می‌کند.
- ما باید به ازای گناهان و کارهای بد دیگران استغفارمان بالا برود.
- آیه ۵۴: «انابه» یعنی بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی خدا یعنی شکستن چرخه سوء.
- «یوم الحسرت» در قیامت یعنی فرد در حدی که می‌توانسته تلاش نکرده است و مقامی که باید را کسب نکرده است. اگر چنین می‌کرد او به مقام بالاتر حسرت نمی‌خورد. (لا یكلف الله نفساً الاّ وسعها) اینکه انسان این آیه را بپذیرد از مقامات ایمان و توحید است.
- رجوع به خداوند در هر لحظه را «انابه» گویند.



- تناسب حکم با شرایط به عهده ماست. (احسن ما انزل)

- بیان واژه احسن نشان می دهد که ارتباط با حق مراتب دارد.

- در هر حالتی در تشخیص حُسن و تبعیت از آن ناگزیر از استفاده از تفکر و تعقل هستیم.

- آیه ۵۶: یکی از نشانه های قرار داشتن در چرخه سوء، این است که فرد «فرهنگ تمسخر» پیدا می کند.

- «سُخریه» به معنای کوچک در نظر گرفتن بقیه است. اینکه فرد احساس کند دیگران عددی نیستند.

- اثر مسخره کردن به طور طبیعی «حسرت» است زیرا منجر به تفریط می شود. انسان خیلی از چیزها را در جنب خدا نمی بیند.

- آیه ۵۷: دومین نشانه قرار گرفتن در چرخه سوء این است که فرد اعتقاد دارد: «اگر خدا می خواست او را هدایت می کرد و چون

خدا نخواست است پس هدایت نشده است». به عبارت بهتر گمراهی خود را به خدا نسبت می دهد.

- آیه ۵۸: سومین نشانه قرار گرفتن در چرخه سوء این است که وقتی کسی انتهای خط هر کاری می رسد ادعای می کند «اگر شرایط

مهیا باشد من چنین و چنان می کنم». در این حالت انسان حتی با خودش هم صادق نیست.

- توجه مهم: تا ساختار فکری انسان عوض نشود محال است که رفتار او عوض شود.

- اگر انسان در هر شرایطی که هست، به بهترین وجه از امکاناتش استفاده کند و بهترین عمل را داشته باشد (یعنی محسن باشد)

معلوم است که ساختار فکری اش درست است.

- خلاصه: چند نشانه از فردی که در چرخه سوء قرار دارد:

✓ اولین نشانه: فرهنگ تمسخر داشتن

✓ دومین نشانه: گمراهی خود را به خدا نسبت دادن

✓ سومین نشانه: ادعا داشتن

- آیه ۵۹: خدا «تکذیب آیات» را در مقام جمع بندی آورده است و می خواهد بگوید: ریشه این سه مورد به «تکذیب آیات» +

«استکبار» + «کفر». یعنی این آیه بیان می کند منظور از تکذیب آیات یعنی «نسبت دادن ها».

- اگر کسی سوء را به خدا نسبت دهد و یا به نوعی از فضای ذهنی خودش خارج کند اصلاح خودش را به صفر نزدیک کرده است. زیرا مَقَرَّ استمرار سوء در درون خود فرد است.

- وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ: این همان عبارتی است که خدا در مورد شیطان به کار برده است.

- «تکذیب آیات»، «استکبار» و «کفر» عامل اصلی یأس و ابلیس شدن است.

- آیه ۶۰: دایره تکبر بسیار وسیع است و صرفاً نشانه‌اش نوع راه رفتن نیست. به راه رفتن با تکبر «تفاخر» گفته می‌شود. «تکبر» زیر بار حکم خدا نرفتن است. حتی ممکن است فرد ظاهر بسیار مظلومی هم داشته باشد. داستان تکبر داستان هر حرف نشنیدن از خداست.

- آیه ۶۱: این آیه بسیار شگفت‌انگیز است و فضای سوره را به سمت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌برد و موضوعی به نام «مفاز» را مطرح می‌کند.

- «مفاز» مصدر میمی از فوز است. فوز به معنای پیروزی و سربلندی است و هنگامی که فرد به فلاح می‌رسد به آن «فوز» گویند.

- توجه: سه مورد «تکذیب آیات»، «تکبر»، «کفر»:

✓ **تکذیب آیات:** عدم انطباق با حق در هدایت یافتن

✓ **تکبر:** عدم انطباق با حق در زیر بار حکم خدا رفتن

✓ **کفر:** عدم انطباق با حق به وسیله پوشاندن حق

- به طور خلاصه: «پوشاندن»، «زیر بار نرفتن» و «دلالت نیافتن»

- عیب‌های انسان یکی از این سه حالت بیان شده است، یعنی:

۱- فرد عیب دارد اما پوشیده است. (در منطقه توجه قرار دارد)

۲- فرد می‌داند اما زیر بار نمی‌رود. (در تبعیت یافتن و اطاعت کردن قرار دارد. در منطقه فعل و عمل قرار دارد)

۳- فرد دنبال اصلاح نمی‌رود. (در منطقه فکر و اندیشه و ادراک قرار دارد)

- برای اینکه بفهمیم موضوعی درست است یا نادرست و به حق دلالت داشته باشیم و حق را در مصادیق بتوانیم ببینیم به چیزهایی

احتیاج است که به آن چیزها «آیه» گویند. یعنی به آن اسبابی که دلالت‌دهنده به حق هستند، «آیه» گویند. «تکذیب» یعنی **آیه را آیه**

**ندیدن** (آن را سبب دلالت ندانستن) یا **پیام آیه را ننگرفتن** یا **پیام هدایت آیه را ننگرفتن**.

- جریان تکذیب آیات، اصلاً از ما دور نیست. زیرا اطراف ما خیلی از چیزها هست که ما آن را آیه نمی‌بینیم.

- اگر کسی از وضعیت بالا خارج شود، قلبش «خاشع» می‌شود. نتیجه قلب خاشع داشتن، «انعتاف» است.

- آیه ۶۲: «وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ» مبنای توکل انسان است.

وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ وَكِيْلٌ

مبنای توکل انسان است.

اعتماد ایجاد می‌کند

عبودیت می‌سازد

اللهم صل على محمد وآل محمد واحمد الله رب العالمين